

بادام

نویسنده: لیلان پیونگ سون

مترجم: سعید کبیری

Toxic people

Lillian Glass

سرشناسه: سون، وون-پیونگ، ۱۹۷۹-م. Son, Wŏn-p'yŏng. ۱۹۷۹-
 عنوان و نام پدیدآور: بادام/ نویسنده وون پیونگ سون؛ مترجم سعید فرهادی راد؛ ویراستار علی عبدالحمیدی.
 مشخصات نشر: قم: آرنیک کتاب، ۱۴۰۲.
 مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص: ۱۷۵/۱۹؛ شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۶۷۲-۳۶-۹
 وضعیت فهرست نویسی: فنیبا
 یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی اثر با عنوان "Almond: A Novel, 2020" به فارسی ترجمه شده است.
 یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف، توسط مترجمان و ناشران متفاوت منتشر شده است.
 موضوع: داستان‌های کوهی -- قرن ۲۱ م.
 Korean fiction -- 21st century
 شناسه افزوده: فرهادی راد، سعید، ۱۳۹۸-، مترجم
 رده بندی کنگره: PL ۹۹۲/۲۸
 رده بندی دیویی: ۸۹۵/۷۲۵
 شماره کتابشناسی ملی: ۹۳۰-۷۷۸
 اطلاعات رگورد کتابشناسی: فنیبا

www.ketab.ir

نام کتاب	بادام
نویسنده	وون پیونگ سون
مترجم	سعید فرهادی راد
ناشر	آرنیک کتاب
ویراستار	علی عبدالحمیدی
صفحه‌آرا	زیبا کتاب
نوبت چاپ	دوم / ۱۴۰۲
چاپ	ولیعصر
شمارگان	۵۰۰ نسخه
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۵۶۷۲-۳۶-۹
مرکز بفش	
قم/خ سیمیه/کوچه ۱۴/پ ۶۴	
۰۲۵-۳۷۷۳۳۹۰۳	
۰۹۱۲۵۵۲۹۳۴۴	

فهرست

۶	یادداشت‌ها
۷	مقدمه
۸	بخش اول
۳۷	بخش دوم
۹۲	بخش سوم
۱۱۶	بخش چهارم
۱۳۴	مؤخره
۱۳۵	یادداشت نویسنده

یادداشت‌ها

آلکسی تایمیا^[۱]، یا عدم توانایی در شناسایی و ابراز احساسات، یک اختلال روانی است که برای اولین بار در دهه ی ۱۹۷۰ در مجلات پزشکی توصیف شد. علل شناخته شده ی آن شامل موارد زیر می باشد: عدم رشد عاطفی در اوایل دوران کودکی فرد، اختلال استرس پس از سانحه و آمیگدال های مادرزادی کوچک تر. در این مورد، ترس احساسی خواهد بود که این بخش های مغز کم ترین توانایی را برای شناسایی و ابراز آن دارند. اخیراً مطالعات جدید نشان داده اند که از طریق آموزش می توان توانایی آمیگدال ها برای پردازش ترس و اضطراب را افزایش داد. این رمان بر اساس این مطالعات و با بهره گیری از تخیل نویسنده، آلکسی تایمیا را توصیف می کند.

▪ پی. جی نولان^[۲] یک شخصیت خیالی است.

▪ اندازه های دایناسورهای ذکر شده در این رمان بر اساس کتاب کوچک ترین

دایناسورها^[۳] اثر برنارد مُست^[۴] است. بر اساس مطالعات مختلف، ممکن است

اندازه های واقعی آن ها متفاوت باشد.

1. Alexithymia

2. P. J. Nolan

3. The Littlest Dinosaurs

4. Bernard Most

تقدیم به دُن

مقدمه

من در سرم بادام دارم.

شما هم همین طور.

کسانی که دوستشان دارید و کسانی که از آن‌ها متنفرید هم همین طور.

هیچ کس نمی‌داند آن‌ها را احساس کند.

فقط می‌دانید که آن‌ها حس می‌کنند.

این داستان به طور خلاصه در یک ملاقات یک هیولا با هیولای دیگر است. یکی از هیولاها من هستم.

نمی‌گویم که پایان این داستان شاد است یا غم‌انگیز.

چون اول از همه، هر داستانی وقتی پایانش لو برود، حس می‌شود.

دوم اینکه لو ندادن این مسئله باعث می‌شود بیش‌تر درگیر داستان شوید.

در پایان می‌دانم که گویی این بهانه‌ای بیش نیست، اما نه شما، نه من و نه هیچ کس نمی‌توانیم واقعاً بفهمیم که داستانی شاد است یا غم‌انگیز.